

# اشک دیدو

برای حمایت از جانداران و اداره WSPA

در کوچه کودکان زیادی در رفت و آمد بودند. اکثریت آنها داری مصروفیت چون فراگیری تعلیم، شاکردی و آبرسانی داشتند. مگر گروه کوچک بود که نه دنبال شغل رفته بودند و نه مکتب. در میان این بچه ها پسری بنام جبار فتنه نام داشت. مردم او را فتنه می گفتند زیرا او همیشه فتنگی خلق می نمود. روزانه پس از روشنی آفتاب محیط کوچه را سروصدای مردم می پیچاند. گاه گاه سرو صدا بچه ها با چیغ و فریاد کودکان بلند میشد در میان صداها فریاد سگی بلند میشد که سنگباران میشد. سگان ضیف و بیچاره کوچه نمیدانستند چرا با سنگ زده میشوند. آیا به جرم حیوان بودن یا بی صاحب بودن؟ این جانداران بمشکل روزانه لقمه را دریافت مینمودند. در نزدیکی نان بائی سگ ضیف دیده میشد، پسران او را توله نام نهاده بودند. توله به رهگذران خیره خیره میدید تا کسی حاضر شود برای او لقمه نان دهد. هیچ کس حاضر نبود به او نان گرم نان بائی را دهد. برخلاف روز چند بار مزه کتک و سنگباران کودکان را می چشید. گاه گاهی موسفیدان غرض اینکه صواب حاصل کنند بچه ها را می گفت نه زنین بی زبان است گناه دارد. وبس! خواستم روی احساس به توله گرسنه توته نان را دهم هنوز از درب نه برآمده بودم که صدا فریاد خفک شده توله بالا شد. اینبار فتنه با گروه بزرگ از بچه ها توله را با ریسمان بسته و کشان کشان طرف میدانی بردند. فتنه و همقطاران او بالای توله تیل انداخته آتش زدند سپس او را رها کردند توله از درد شعله آتش ناله می کشید بچه هاچیغ می زدند و میخندیدند در میان این صداها آواز فتنه بالا شد که بچا بزنینش. سپس همه توله را سنگباران نمودند و لحظه بعد عمر کوتاه پر درد رنج توله پیاپی رسید آرام در گوشه افتاد. خود را به او نزدیک ساختم تا در آخرین رمق حیاتش محبتی را نتارش کنم، گوش خود را نزدیک کردم تا از او چیزی شنوم گفت به بشریت گوید به عوض ثواب احساس را پیشه کنند سپس آرام ازین دنیا رفت او دیگر درد نمی کشید و گرسنه هم نبود.